

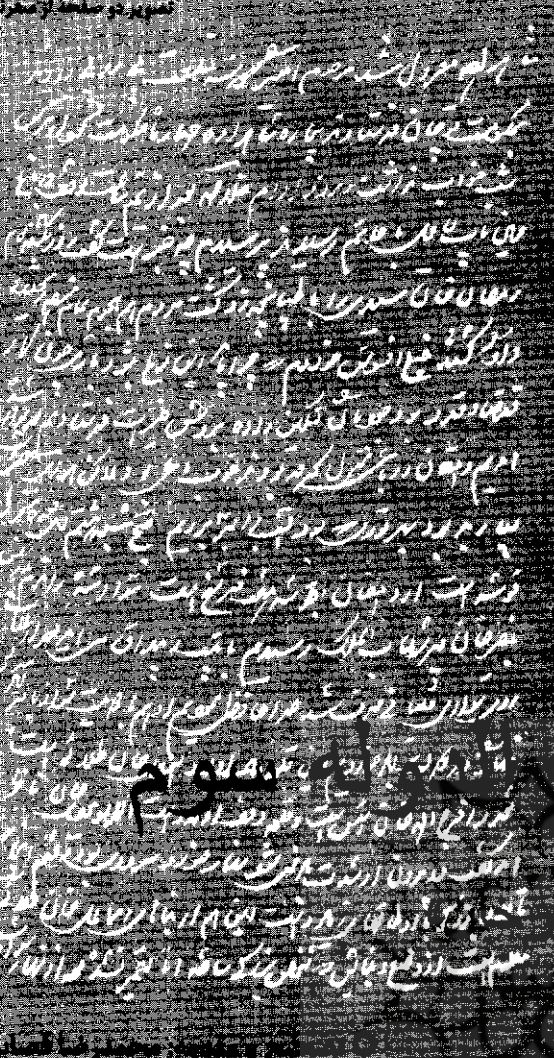
درآمد

این نسخه خطی ناقص الاول و ناتمام با شماره عمومی ۱۸۰۹۸ در بخش مخطوطات کتابخانه مرکزی استان قدس رضوی نگهداری می‌شود. و به خط کتابت محمد ناصرخان شجاع الدوله حکمران قوچان در عهد ناصرالدین شاه قاجار و به تاریخ ۱۳۱۱ ق در ۱۵ ورق. مختلف السطر به ابعاد ۱۳۲۰/۵ س و در کاغذ معمولی به نگارش در آمده است. (تصویر ش ۱)

این دست نوشته در ۱۳۶۹/۱۲/۷ ش توسط آقای دکتر پرویز اذکابی به ریاست وقت کتابخانه مرکزی استان قدس رضوی، آقای رمضانعلی شاکری اهداء و سپس توسط ایشان در سال ۱۳۷۰ ش جهت کتابخانه مرکزی استان قدس رضوی وقف گردیده است. (تصویر ش ۲)

محتوای این نسخه خطی گزارشهایی از خاطرات سفر اجباری محمدناصرخان شجاع الدوله است که در اوایل حکمرانی اش و به خط خودش، به دستور مؤیدالدوله به مقصد تهران انجام شده است.

محمدناصر خان در سال ۱۳۱۱ ق پس از مرگ پدرش - امیرحسین خان شجاع الدوله دوم - به حکومت قوچان منصوب شد. او در ایجاد شهر جدید قوچان زحمات زیادی متحمل شد و پس از حدود ۹ سال حکمرانی در حالی که فرزند و جانشین نداشت در ذیحجه ۱۳۲۰ ق در شهر جدید قوچان (ناصری) درگذشت و در رواق دارالتوکید حرم حضرت رضاع) مدفون گردید. او مردی بسیار سخی، مهمان دوست ولی بیرحم و بی فکر و ترسو و خرافاتی بود و شعر می سرود و در ایام محرم سوگواری و تعزیه داری می نمود.^۱ با ارسال تلگراف از طرف ناصرالدین شاه قاجار (که خطاب به محمدناصر



خان صادر شده بود و ضمن تسلیت و تعزیت، با لفظ شجاع الدوله بر ادامه مأموریت نیمه تمام پدرش تأکید شده بود)،^۲ حکمرانی شجاع الدوله سوم رسمیت یافت و محمدناصرخان پس از واگذاری قریه فیروزه و اراضی سرحدی درگز، کلات و سرخس به روسها، به قوچان برگشت و سرگرم رفق و وفق امور بود. هنوز چند ماهی از شروع حکمرانی او نگذشته بود که به خواست مؤید الدوله، والی وقت خراسان، برای اعزام به تهران به مشهد احضار شد و برای اداره قوچان در غیاب او مظفرالسلطنه به عنوان حاکم وقت و رمضانخان سرتیپ، نایبالحکومه و میرزا علینقی به عنوان پیشکار معین شدند.^۳

اولین صفحات محذوف سفرنامه به شرح گزارش های اولیه سفر از قوچان و منازل بین قوچان تا شیروان اختصاص داشته است. بنابراین در اولین صفحه نسخه مزبور، گزارش های شجاع الدوله از حوالی دودین، از توابع شیروان آغاز شده و سپس با شرح خاطرات سفرشجاع الدوله و همراهان تا آبدای های نزدیک تهران ادامه یافته و مطالب دیگری بر سفرنامه افزوده شده است.

این سفر به دستور مؤید الدوله صورت گرفته و از شکوای نگارنده و محتوای نامه والی خراسان^۴ به ناصرالدین شاه چنین برمی آید که مؤید الدوله با حکمرانی محمدناصرخان در قوچان مخالفت داشته، اما علت مخالفت او مشخص نیست. ضمن اینکه سفر شجاع الدوله از قوچان مستقیماً به مقصد تهران انجام شده است. بنابر این، یا در برنامه قبلی که قرار بود پس از احضار به مشهد به طرف تهران حرکت کند، تغییر ایجاد شده و یا اینکه شجاع الدوله

قبل از سفر به تهران، به مشهد احضار شده است. (تصویر ش ۳)

در این سفر، کاروان شجاع الدوله پس از عبور از روستاهای دین و گلپایه از توابع شیروان و آبادیهای انوشیروان، قاسم آباد و کوران در اسفراین کنونی و خدشاه و زورآباد و شفیع آباد و پل ابریشم در شهرستان سبزوار، مسافرت را در استان سمنان ادامه داده و با گذشتن از میامی و مهماندوست و قوشه و امیرآباد و دولت آباد به مقصد تهران طی طریق داشته‌اند. همراهی امیرمحمدخان، و اللهیارخان یساولباشی و بیگلربیگی قوچان و حاجی‌خان و دیگر عوامل حکومتی با شجاع الدوله، حاکی از آن است که این یک سفر تشریفاتی بوده است که پس از اعلام حکمرانی شجاع الدوله سوم، به منظور سپاسگزاری و اعلام وفاداری نسبت به ناصرالدین شاه صورت گرفته است. از مهمترین وقایع زمان محمدناصرخان، انتزاع قصبه فیروزه از خاک خراسان و زلزله سوم قوچان در ۱۱ رجب ۱۳۱۱ قمری است که تعداد زیادی در این واقعه کشته شدند.

اگر چه شیوه نگارش سفرنامه، غیرعلمی و مشاهدات، غیرکارشناسانه و توصیفات، معمولی و با اطلاعات ناچیز تاریخی و جغرافیایی همراه است و سبک نگارش نیز ضعیف و گاه همراه با غلط‌های املائی و اشکالات دستوری است، اما به جهت آنکه آگاهی‌های مختلفی را درباره تاریخ، جغرافیا، مردم‌شناسی و فرهنگ و دیگر مسایل ارائه می‌کند، از اهمیت برخوردار است. نگارنده با ذکر نام بعضی از شخصیت‌های سیاسی و عوامل حکومتی از قبیل مستشارالوزاره، مؤید الدوله، صفر علیخان میرنجه، مظفرالسلطنه و انوشیروان میرزا ضیاء الدوله و دیگران و همچنین با بیان اصطلاحات دیوانی مرسوم در عهد قاجاریه مانند یساولباشی، بیگلربیگی، فراش خلوت آبادخانه و دیگر القاب و عناوین و کاربرد واژه‌های مرسوم در گویش محلی قوچان، از قبیل مجری، یاخن، شتائی، قچاق، غلو و دیگر اصطلاحات و معرفی طوایف، سبک زندگی مردم، آب و هوا، اوضاع اقتصادی، موقعیت جغرافیایی، بناهای تاریخی، آگاهی‌های ارزشمندی را درباره تاریخ و فرهنگ خراسان و سمنان در عهد ناصر ارائه می‌کند. در صورتی که بخش ناقص این سفرنامه که شامل گزارش‌های سفر در حرکت به تهران می‌باشد، به‌انضمام بخش یادداشت‌های برگشت از تهران (در صورت نگارش) به‌دست آمده تصحیح شود و در

دسترس قرار گیرد، می‌تواند به‌عنوان یکی از منابع سفرنامه‌ای خراسان در عهده قاجار مورد استفاده پژوهشگران و علاقمندان قرار گیرد.^۸

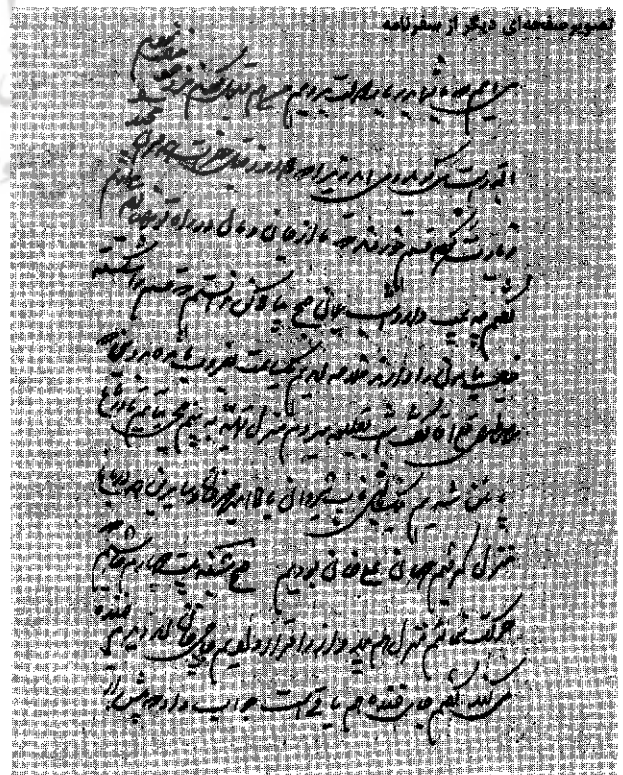
متن نسخه خطی

... می‌آیم که با شما به دربار دولت برویم. من هم تعلل کردم نزد خود خیال نمودم البته راست می‌گوید، و می‌آید. زیرا که دو روز قبل حضرات همه قرآن مجید را زیارت کرده قسم خوردند که ما از جان و مال در راه تو مضایقه نداریم. گفتم چه عیب دارد. امشب بمان صبح بیا. لکن ندانستم که قسم را شکسته خیال نیامدن را دارند. خلاصه آمدیم یکساعت به غروب مانده به دین^۱ که مصطفی قلی آقا گفت امشب به قلعه میروم منزل تهیه ببینم صبحی می‌آیم. تا در باغ پایین شدیم. بیگ‌باشی نایب شیروان^۲، با آقا محمدخان و سایرین همه در باغ منزل گرفتیم مهمان علی‌خان^۳ بودیم. صبح یکشنبه بیست و چهارم خواستیم حرکت نمایم منزل هم بیدواز^۴ قرار دادیم. حاجی‌خان آمد دیدم خنده می‌کند گفتم جای خنده هم باقی است جواب داد که پیش از آفتاب خسروخان^۵ آمده یکتقطار قاطر از قاطرخانه باز کرده رفت که اسباب‌هایش را از اسفنجیر بیاورد^۶. خیلی جای تعجب دارد که چرا باید این قسم بی اذن رفتار کند. در این بین‌الله ویردی‌خان^۷ ناظر آمد. که از قرار معلوم مصطفی قلی آقا^۸ هم خیال نیامدن را دارد. من گفتم دروغ است آقا تشریف خواهد آورد. به این دلیل که امروز در راه می‌گفت هرکس [...] با وجودی که به کلام‌الله قسم خورده گفتم معلوم باید کرد، نبی‌الله خان فراش خلوت^۹ را فرستادم برو مصطفی قلی آقا را بگو بیاید به‌بینم چه خبر شده نمی‌آید. نبی‌الله خان رفت و آمد. گفت [...] می‌گوید من خجالت می‌کشم بیایم. بعد می‌آیم. همگی این حرف را که شنیدیم به این شعر مترنم شدیم: هرکس که نمک خورد و نمک را نشناخت

در مذهب رندان جهان سگ به ازوست
در واقع حیرت کردم از بی‌صفتی این مردم که دیدیم نزدیک ظهر است و منزل هم دور از دین به‌امید خلوند دل بسته سوار شدم رو به بیدواز قدری که آمدیم دیدم حاجی خان نیست پرسیدم حاجی‌خان کجاست گفتند که با سیداسماعیل رفتند شاید [...] را ملامت کرده بیاورند. یک فرسخ که آمدیم حاجی خان رسید. پرسیدم چه شد گفت از آقااسماعیل جویا شوید عرض نماید. در این بین سیداسماعیل را دیدم ایستادهای‌های گریه کردن و خودش را به شتائی^{۱۰} زدن در میان گریه می‌گفت آقی جان گتمه ازنگیه یولره قوتمه^{۱۱}. به سیداسماعیل گفتم این چه وقت این کارهاست گفت با حاجی‌خان که رفتیم این [...] را بیاوریم از اطاق چند نفر [...] بزرگ و کوچک پر ریختند به سر مصطفی قلی آقا به همین نوعی که من گریه می‌کنم همین رنگ^{۱۲} را بیرون آوردند معلوم شد خودش سپرده مرا نگذارند بروم. خلاصه از خیانت این خبیث بسیار دلم سوخت رو به سوی آسمان نمودم با حالت نامیدی خود را امیدوار کردم به کرم پروردگار روانه شدیم. وقت نهار شد در جلیا^{۱۳} پائین شدم همان باغی که دم از بهشت میزد لکن چه فایده دل گرفته دیده پر آب این شعر به خاطر آمد:

جای دلگشا بی یار زندان بلاست

هر کجا یارست آن جا دلگشاست
نهاری صرف شد و سوار شده به منزل وعده، ولی‌خان هم گلپایه^{۱۴} بود. نیامد طمع از این بی‌وفایان بریدم و همه را به کلام‌الله مجیدی که زیارت کرده قسم خورده بودند سپردم. که در همچو (هم‌چنین) وقتی مرا چون مردم کوفه انداخته و رفتند. نزدیک بیدواز که رسیدم رعد و برق و بارانی شد که ممکن به منزل رسیدن نبود چند خانه‌ای در سر راه بودند خود را با همراهان به خانه‌ای انداختم. زنی در خانه بود مرا شناخت. چوبی برداشت رو به من کرد. مگر ولایت بی‌حساب است. تو بی اذن به خانه من برایی آلائه می‌روم بیدواز شجاع الدوله عارض^{۱۵} می‌شوم. من گفتم باجی جان مرا نزن از خانه بیرون مکن این قدر باران بایستد میروم. بعدها که نوکرها آمدند شناخت که





محمدناصرخان، شجاع الدوله حکمران قوچان
(۱۳۱۱-۱۳۲۲هـ.ق)

محتوای این نسخه خطی گزارشهایی از خاطرات سفر اجباری محمدناصرخان شجاع الدوله است که در اوایل حکمرانی اش و به خط خودش، به دستور مؤیدالدوله به مقصد تهران انجام شده است



ابوالفتح میرزا مؤیدالدوله پسر بزرگ سلطان مراد
میرزا احسان السلطنه و استادار خراسان (۱۳۱۲-۱۳۱۹هـ.ق)

الله پیشخدمت خبائث کرده است و تفنگ شما را برداشت و گریخت، خلاصه این نوع گفت و گوها در میان بود که رسیدیم لب آب رودخانه که باید بگذریم در واقع از آن شدت تنیدی سیل پشت هامان میلرزید که چگونه خواهیم گذشت. ملتجی به ائمه هدی شده اول گفتیم بنه را بگذرانند در واقع حاجی خان با نوکران دیگر خیلی سعی نمودند به حمدالله به خوبی گذشتیم ولی سه جای دیگر باید از آب بگذریم. از رکاب اسب آب می گذرد. از دو جای دیگر هم به سلامتی و خوبی گذشتیم در آب آخری که خیلی گذرگاهش سخت بود باز به هزار معرکه بنه را گذرانیدیم که از میان بنه نور چشمی محمدصادق بیگ [که] سیدحسن نام داشت دیدم با یابوی سواری در میان رود غلطان است قریب چند قدم سیل برد چند نفر پیاده فوجاق^{۳۱} با ما بودند. خود را به آب انداخته به صدمه زیاد گرفتند یابو و صاحبش را بیرون کردند. هوا سرد بود لیکن نگاه کردم دیدم محمدصادق بیگ^{۳۲} را رنگ در صورتش نمانده داد میزد هان بگیرید و خیلی نگارید که آب می برد. آی بگیرید، آی بگیرید. به پیاده ها بسته بود از بیرون کردن از آب گریه می کرد و میگفت کاش کور می شدم و ترا در آب غلطان نمی دیدم، در واقع خیلی پی یاب شد گرفتار آدم مشارالیه بودیم که ناگاه دیدم شخص دیگریست در وسط آب با اسب غوطه می زند معلوم شد که کربلایی اسماعیل فراش خلوت بوده که ادعای فقری هم دارد مثل فقرا در روی اسب در سیر بوده بی خبر از رودخانه اسب خود را به آب میزند وقتی فقیر اسماعیل چشم از سیر کردن باز می کند خود را در میان آب گل آلود معلق و غلطان می بیند در این بین هم قدری از آب گل، یعنی دو سه منی نوش جان می کند. حقیقت چون سیری کمتر اتفاق برای فقرا رخ داده، سیر کاملی کرد. باری به هرنوعی بود بیرونش کردند و قدری خندیدیم قلیانی کشیده روان شدیم نزدیک انوشیروان^{۳۳} که قلعه بیرخان پیشخدمت است رسیدیم. تکلیف به چایی کرد گفتم منزل که قاسم آباد است نزدیک است. از آنجا گذشتیم هوا آفتاب کرد خیلی گرم شد به شدتی که دماغ همه خشک می کرد ناگاه دیدم علیخان پیشخدمت باشی با خود داد و بیداد می کند و می گوید که یاختم^{۳۴} را خدمت امنا دولت پاره می کنم جلو اسب شاه را می گیرم. مگر ولایت [؟.؟] است مگر من چه کرده ام، مال کدام مردم را خورده و دزدی کرده ام یا خون کرده ام، چه حق دارد رمضان خان انبار مرا ضبط نماید. یا باغ مرا چرا باید آب ندهد و بخشکاند، تقصیر من چیست. امان از این مملکت بی حساب، عجب روزگاری است با خود از این قبیل گفت و گوها می کرد که این شعر را هم ورد زبان نموده بود می خواند.

از این غم کنم خویش را من هلاک

به طهران کنم پیرهن چاک چاک

بگیرم جلو اسب شه را یقین

که ای صاحب تخت و تاج و نگین

چه کردم که مال مرا خورده اند

ما آدمی هستیم کم کم فهمید که شجاع الدوله من هستم آمد به عذرخواهی پایهای مرا بوسید که نشناختم به بخشید گفتمش مشکلی نیست حال قدری آتش کن لباسهای ما خشک شود. بیچاره از بی ادبی که کرده بود خیلی آتش کرده غروب شد. اسب خواسته سوار شدیم به منزل آمدم نزدیک چادرها رسیدم دیدم آب چادرها را برداشته همه عملجات گریخته اند به قلعه. ما هم خواستیم به قلعه بیایم در پائین رودخانه عظیمی بود^{۳۵} که سیل زیادی می آمد. توکل به خداوند نموده، امید به توجه خمسه طیبه بسته اسب را به رودخانه که سیل می آمد زدم هر چه گفتند نزوید آب زیاد است می برد گوش نکردم گذشتم لکن چند اسب را حرکت داد. خداوند حافظ بود. گذشتم آمدم منزل محمد جلودار که پسر علی الومیلائلو است دیدم فراش خلوت ها آتش کرده چراغها را روشن نموده اند. شکر الهی را به جای آوردم. در این بین حاجی خان وارد شده گفتیم اگر چه گفته اند نم نم باران به می خواران خوش است. لکن شرشر باران بما یاران خوش است. باده بیار دریاب فقیران را در وقت توانایی. [...] حسَب نشاط به حال آمد تیرش گل کرد و ایستادیم به صحبت کردن این شعر به خاطر ام:

تو با خدای خود انداز کار دل خوش دار

که رحم اگر نکند مدعی خدا نکند

همراهان مرا دل داری میدادند ولی از خداوند یاری می طلبیدم عرض به درگاه احدیت می کردم:

هزار دشمن ارمی کند قصد هلاک

گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک

خلاصه با هزار ناامیدی با امید خوابیدم. صبحی که روز یکشنبه بیست و پنجم بود از خاب^{۳۶} برخاسته خود را برای حرکت آراسته نمودم. به عرض آمده گفتند راه امروز مسدود است و خیلی سخت گذشتن از این سیل و رود است. گفتیم توکلت علی الله

ما که داریم دل دیده به طوفان بلا

گو بیا سیل غم و جمله زینباد بیر

به حاجی خان گفتیم بنه را بار کرده حاضر باش بعد آمده گفت حاضر است. سوار شدم روبه راه نهادیم چند جا باید از رودخانه می گذشتیم به حاجی خان گفتیم با یساولباشی با بنه^{۳۷} بروید شاید به خوبی از این آنها بگذرانید من هم می آیم. حرکت کرده رفتند. ما هم با همراهان به راه افتادیم رفتیم. با برادران میهمان امیرمحمدخان و الهیار خان نایب^{۳۸} در بین راه از بی صفتی مردم صیحت می کردیم. میرزا محمدرضا خندید و گفت از قرار معلوم عبدالحمیدخان هم نیامد. گفتیم کمال محبت را نسبت به او کردم، اسب خوب دادم، مخارج گزاف جهت خانه اش بذل نمودم، با وجود این که نیامد. قرآن انشاءالله کمرشان را بشکنند. یساولباشی^{۳۹} هم اطلاع داد که نور محمد سردار هم نیامد، گفتیم مبارک است، شیرخان بیگ جواب داد که خبر ندارید نصرت



آسیارخان مین بائی زواری و پسران نایب بلکده قوچان

زد که من بیزار شدم از آمدن آنجا. بهانه گرفتم آفتابه بگذارند. دلم درد گرفت. امیرقلی خان هم بود دید که چه معرکه به راه انداخت بعد از سراب بیرون شدیم از میان حوالی به بی بی‌ها گفتم عجالتاً خدا حافظ میروم بیرون بعد می‌آیم گوشم کر شد. به قدری که داد و بیداد کرد آمدیم بیرون در بیرونی روی تخت چادر زده بودند رفع خستگی گرفته بعد به حمام رفتم خیلی خوب حمامی بود یک ساعت از شب گذشته بیرون شدم. آمدم منزل شام خورده خوابیدم.

روز دوشنبه بیست و ششم هم در قاسم‌آباد توقف شد که مال‌ها دمی بگیرند و شاید هم از بی صفتان بی حقوق خبری رسد. اول روز را آدمی از قوچان رسید که دسته خبثا وارد شدند. پوش و چادر و اسباب یوسف‌آباد را که داشتید. حبیب ایشک آقاسی [...] بردند. در چهار باغ زدند گفتم مشکلی نیست ببرند اگر انشاءالله خداوند تبارک و تعالی سبب سازی فرماید و به توجه ائمه هدی (ع) سلامتی و خوش عنقریب که برگردم تلافی خواهد شد و اگر خداوند نخواست در تهران قدری ماندم که [خط خوردگی] غروب شد از باغ برگشتم باز به منزل سه از شب گذشته بود شام صرف شد و خوابیدم.

صبح سه‌شنبه بیست و هفتم بنه را گفتم حرکت دادند منزل از قلعتجات اسفراین، کوران است. هفت فرسنگ مسافت دارد. چکمه سلوار کرده آمدم با قمرآغا و شیمرا بی بی خدا حافظی کردم در اندرون دم حوض کوچکی بود که آب روان می‌گذشت آرام گرفتم باز قمر آغا روضه‌خوانی را از سر گرفت این دفعه سوزناک‌تر از اول به قدری گفت که چشمهای من سیاه و تاریک شد دلم بهم خورد قریب دو ساعت مستمع بودم در این بین امیر قلی‌خان آمد و

زگندم و جو هرچه بود برده‌اند

بداد من ای شاه ایران برس

که نبود مرا غیر تو دادرسی

ما و همراهان حیرت کردیم که تازه‌ای روی داده پرسیدم علیخان تو را چه شده خبر تازه رسیده در جواب گفت خبری نیامده لکن یقین است که گندم انبارم را خواهند برد. باغ مرا آب نخواهند داد. خشک شود. زارعین را مانع خواهند شد که به زراعت من نروند. ملک نامزوع می‌گذارند. پس من لایدم باید در طهران عارض شوم همه خندیدیم که هنوز این کارها نشده چرا داد و بیداد می‌کنی یکنفر رند که همراه بود اسبش را نزدیک من راند. گفت هیچ نگوتید هوا گرم شده علیخان را ناخوشی قدیمی می‌خواهد که عود نماید دیدم حرف صحیحی گفت چه به یکدیگر اشاره کردند انگشت به دماغ خود زدیم معنی این بود ان شاءالله (جواب تصدیق حرفش را کردیم) تا قدری آسوده شد سکوت کرد.

دو ساعت به غروب روز یکشنبه بیست و پنجم با همراهان وارد قاسم‌آباد شدیم و رفتیم منزل قمرآقا^{۲۹} بعد از احوالپرسی یک فنجان چای صرف شد با آن حالت پریشانی و خستگی راه، قمرآقا ایستاد به موعظه و روضه‌خوانی که مالم بردند، گندم‌های انبارم را سوزاندند، دست‌بند طلا در دست زن میرزا علی‌اکبر است، کمرچین در بر نامزد پسر را الله‌یار است، قبه‌های متکا در خانه کربلایی حیات قلی است، دو دوشک^{۳۰} پر را غلو^{۳۱} برده، چهارصد و پنجاه تومان را کربلایی سلیم قاطرچی با نساء زن سیدمحمد نوش جان کردند، مجری^{۳۲} سه کلید را [...] زن علی‌الو برد. غرض این قدر حرف

بسم الله الرحمن الرحیم
روز چهارشنبه بیست و هشتم برخاستیم خیلی هوای خوبی بود بنه را
به حاجی خان سپردم حرکت بدهند منزل را هم خدشاه قرار دادیم که
از قلاع جوین است بعد از حرکت [...] خودمان هم با همراهان حرکت از راه
میاندشت روانه شدیم داخل جلگه جوین شده نهار را در سامان صرف نمودیم
کالسکه را هم آقایی پیشخدمت از راه رباطها به سامان آورده بود خیلی
خوشوقت شدم زیرا که دنبیل داشتم درست نمی توانستم به اسب سوار شوم
بعد از نهار حرکت کرده آمدیم کورشاه که دو منزل است. چادرها را در پهلوی
قلعه دور ترک زده بودند و درویش از زود آباد جوین آمده بود غریب رندی
بود از کرامتهای خودش خیلی به خرج می داد در این بین بادندی وزیدن
گرفت ابری برخاست ملتفت نشدیم درویش به اصطلاح دعائی می خواند و

می دمدم به طرف باد و ابرها و می گوید نیایی این طرف برو جای دیگر ببار و
بر عکس به قدرت کامله خداوند چنان باد و باران شدیدی شد که همه چادرها
را آب برداشت من خندیدم و گفتم اگر فقیر این حرف را نمی زد دور نبود باران
نیاید از نفس فقیر تأثیر به عکس بشنید. خلاصه غروب شد بیگاشی نایب
قلعه بیگی فراشباشی با کریم بیگ آمدند قدری صحبت کردیم شب شد رفتند
سه ساعت از شب گذشته شام خوردیم خوابیدم.
صبح پنجشنبه بیست و نهم برخاسته قرار منزل شفیع آباد قرار دادم که
آخر قلعه جات جوین است. خودمان با بار خانه حرکت کردیم اول مغرب را
شفیع آباد رسیدیم نایب حسین در وادی غیر ذی زرعی چادر زده بود. رفته
پیاپی شده معلوم شد که سیل گاه است از قضای اتفاقی همان شب و روز
دیگرش را که روز جمعه شهر ربیع الاول می باشد چنان بارانی به اتصال آمد
که قوه از چادر بیرون شدن را نداد روز جمعه را هم توقف نمودیم از کثرت
باران نتوانستیم حرکت نمائیم. خداوند کریم تفضل فرمود که سیل نیامد و الا
حساب پاک بود.
روز شنبه دوم شهر ربیع الاول را قرار دادم منزل پول ابریشم که آخر
خاک خراسان است. شهری هم ندارد آنوقت یکشنبه را از شفیع آباد برداشتند
حتی آب شیرین هم برداشتیم باری از شفیع آباد حرکت کردم از بیکاری در
میان چادر تنها ماندم آواره گی از وطن بر من خیلی اثر کرد چند شعری به نظم
آوردم:
امشب فلک بر هم زدی از کنه خان و مان من
مرا بهر یار گریان کردی آخر دیدگان من

گفت روز ظهر است منزل بس دراز برخیزید. ما هم این حرف را خواسته
برخاستم گفتم حالا را مجال این گفت و گوها نیست. انشاءالله در برگشتن،
خداحافظی کردم سوار شدم و رانده دو فرسخ از قاسم آباد گذشته چادرهای
میلانلواها را دیده پائین شده نهاری خوردیم بعد سوار شده تند رانیم همه
راه را در فکر بودم که این چه وضع است مؤیدالدوله، چه بر سر من و
همراهان من آورد باز دلاری به خود میدادم که خداوند قصاص ما را از او
بگیرد. کرم اولیاء، خلاصه آمدیم تا منزل که کوران است دیدم بنه نیست
پرسیدم بنه کجا رفته و چرا گذشته. گفتند در این نزدیکی کلاته تازه ای حاجی
موسی خان میلانلو مفتوح نموده منزل کلاته را قرار داده رفتیم به کلاته ما
را آن شب مهمان کردند در واقع خوب خدمت کردند و خیلی خوش گذشت
دو ساعت از شب گذشته شام خورده خوابیدم.
صبح چهارشنبه بیست و هشتم برخاستیم خیلی هوای خوبی بود بنه را
به حاجی خان سپردم حرکت بدهند منزل را هم خدشاه قرار دادیم که
از قلاع جوین است بعد از حرکت [...] خودمان هم با همراهان حرکت از راه
میاندشت روانه شدیم داخل جلگه جوین شده نهار را در سامان صرف نمودیم
کالسکه را هم آقایی پیشخدمت از راه رباطها به سامان آورده بود خیلی
خوشوقت شدم زیرا که دنبیل داشتم درست نمی توانستم به اسب سوار شوم
بعد از نهار حرکت کرده آمدیم کورشاه که دو منزل است. چادرها را در پهلوی
قلعه دور ترک زده بودند و درویش از زود آباد جوین آمده بود غریب رندی
بود از کرامتهای خودش خیلی به خرج می داد در این بین بادندی وزیدن
گرفت ابری برخاست ملتفت نشدیم درویش به اصطلاح دعائی می خواند و

ندانم از چه رو بر من جفائی بی وفا کردی
 ترحم از چه نمودی به چشم خون فشان من
 نمودی دودمان خانهام ویران ندانستم
 بدست غیرخواهی داد آخر دودمان من
 همای آشیان دودمان بودم زدی برهم
 ز کج رفتاربت داغ آمد اندر آشیان من
 مرا آواره کردی از وطن گویا بترسیدی
 ز آه و ناله اهل و عیال و بستگان من
 ز جورت شکوهها دارم به سوی کردگار خود
 امیدم هست بپذیرد خنایند جهان من
 ابوالفتح آن خبیث از نطفه ابلیس نامردی
 نمود و داد بر ناکس ز راه کین مکان من
 ولی امیدوارم حضرت باری کند یاری
 نماید خانه‌اش ویران به سان خان و مان من
 خداوندا مؤید را مؤید خانه ویران کن
 نمی‌دانم چه میخواهد خداوند از جان من
 بنزد مردمان ابوالفتح را رخساره کاهی کن
 که کاهی از جفا بنمود روی ارغوان من

خلاصه دو به غروب برخاسته پیاده با جمعی رفتیم به تماشای رودخانه و آب پول ابریشم خیلی سیل می‌آمد. عبور از آب ممکن نبود. تفرج‌کنان بر روی تپه‌هاییکه نزدیک بود بیرون شدیم فراشباشی نفس زده بالای تپه بیرون شد خیلی خندیدیم نزدیک غروب آمدن منزل رباطی^{۴۹} در اینجا هست. مشهور است شاه عباس جنت مکان ساخته در واقع با وجودی که قریب سیصد سال زیاد است ساخته شده و ابدأ در این مدت تعمیری نشده باز هم می‌شود که در حجره‌هایش مکان کرد. سیاحت رباط را کرده برگشتیم سه از شب گذشته خوابیدم.

روز یکشنبه دو شهر ربیع الاول صبحی برخاسته پرسیدم آب رود کمتر شده گفتند بلی قدری تفاوت کرده بار خانه را حرکت داده به صعوبت از آب گذشته شد. یکره دارد اگر از جای دیگر شخصی بخواهد بگذرد غرق می‌شود نزدیک به رود رسیدیم دیدم بکدسته شبیه‌خوان با زن و بچه آن طرف رود مانده‌اند جرأت بگذشتن نمی‌کنند آقا امیرمحمدخان را دیدم این زوارها را یکان یکان ترک گرفته بگذارند من هم شریک این صواب^{۵۰} شده همه را با اسباب‌هایشان گذارند بین راه خیلی دعا کردند امیدوارم انشاءالله مستجاب شده باشد در واقع نظر امام بود که در هم‌چه وقتی ماها برسیم و آنها را به خوبی بگذاریم والا سه چهار روز معطل می‌شدند. قلعه‌بیگی گفت هم‌چنان که سرو کار این شبیه‌خوانها را باسانی و خوبی از این سیل گذراند انشاءالله حضرت سیدالشهداء و ابوالفضل العباس سر کار و همراهان را از گودال طهران بزودی و خوبی و خوشی نجات فرمایند و خواهد فرمود انشاءالله در واقع خوب تقالی زد. سه به غروب مانده رسیدیم به کلاته موهان^{۵۱} از قدیم آشنایی دارند عباس بیگ با مرحوم امیرطباطبایه تراه دوست بوده ما را به منزل خودش برد همان شب را خوب خدمت کرد ممنون شدم بخاطرم رسید وصیت لقمان حکیم که به پسرش گفت ای فرزند در هر جایی خانه‌ای برای خود بساز وقت خواب روی تشک پر بخواب غذا که می‌خوری غذای لذیذ بخور پسر لقمان گفت این برای هیچکس میسر نیست لقمان گفت در هر دهی دوست و آشنایی بگیر که هر وقت گذرت آنجا بیفتد مثل خانه خودت باشد. خواب را چنان برسان که اگر روی سنگ بخوابی بهتر از تشک پر باشد گرسنگی به قدری به خود را داده بده اگر نان خشک بخوری از همه جور غذای لذیذ بهتر باشد. در واقع آشنایی با همه جور مخلوق میسر می‌شود همان شب را بهتر از خانه خودمان به من و همراهان گذشت شب را خوابیدم.

صبح روز دوشنبه سوم ربیع الاول قرار منزل را به مغز [؟] دادیم که از قلعه‌جات شاهرود است کلاته^{۵۲} هم توابع شاهرود است. عباس بیگ آشنای قدیمی مان گفت از این راه کالسکه سخت می‌رود راهها را خراب کرده بعضی گفتند باید از راه میامی^{۵۳} برویم که هموار است چون راه یک منزل دور می‌شد^{۵۴}. گفتیم هر چه خدا خواسته خواهد شد. چند نفر بیل‌دار با یساولیاشی گفتم کالسکه را برداشته پیش‌تر از حرکت ما رفتند به حمدالله کالسکه هم به سلامتی آمد نهار را آمدیم به کلاته نزدیک کیلان^{۵۵} که آنهم از دست باران لایذ شده^{۵۶} به طیبله‌ای بردیم از دست باران خری هم بسته بودند خندیدیم گفتیم باید با خر هم ساعتی به سر برد ای گردش روزگار، باران ایستاد از طیبله بیرون شدیم دیدیم الهیارخان نیکباشی قالیچه‌ای که جهت نهار برداشته به سر خود انداخته از دست باران یا سبب ساز می‌گوید. باز هم قدری خندیدیم کالسکه حاضر بود سوار شدم اسب عربی که به امیرقلی خان بخشیده‌ام جهت من زین کرده بودند سوار شده قدری راندم و دیدم از این باران از کالها و جویها سیل جاری شده به‌هر توری [طوری] که بود گذشتم به قلعه گیلان [کیلان] رسیدیم در میان کوچه‌های گیلان شیرخان بیگ که نابلد سردار ما بود و راه را گم کرده از اهل قلعه شخصی بلدی کرده زنی هم دم راه سنج آورده بود این شعر را خواند. از آمدنت خبر نداشتیم همه وگرنه دسته گل در سر راهت... می‌کاشتیم. گفتم آفرین مرحبا عجب شعری خواندی سنج پولی دادم و گذشتیم از روی بامهای قلعه دخترهای ماهرو و زن‌های بالارو خنده می‌کردند به باران خوردگی ما که همه غرق آب باران بودیم من به زن‌ها و دخترهای روی بام نگاه کردم گفتم عجب خنده می‌کنند باز قهقهه خنده کردند آقا امیرمحمدخان گفتند تقصیر اینها نیست بلکه خاک پاک طهران نزدیک است که اثر بر این اثاث کرده دیدم درست می‌گوید تصدیق کردم گذشتم از قلعه باز قدری باران خورده آمدیم به مغز دو منزل است در باغ که جای خوبی بود چادر زده بودند وارد شدم دیدم حاجی خان دم چادر ایستاده منتظر من است خواست چکمه مرا بکشد گفتم گلی است کس دیگر بیاید چکمه مرا بکشد باری رفتم توی چادر چایی خواستم معلوم شد که آقا سیدمحمد آبدار هنوز تشریف نیاورده حاجی خان در صندوقخانه چایی موجود داشت. آوردند صرف شد خیلی خوش آمد و کیف داد از خستگی بیرون شدم فراشباشی بیگربیگی آمدند برخاستیم به چادر رفته صحبت شد. چند شعر یکی از همراهان ساخته بود از قول مصطفی قلی آقای خبیث گفته و ساخته بود دادم هاشم آقای پیشخدمت خواند همه خندیدند چون بی‌خنده نبود دادم میرزا خان که در این سفرنامه نوشت که جهت خنده گاهی خوانده شود.^{۵۷}

قسم خوردم گذشتم من از این جان
 که تا هستی تو اندر شهر قوچان
 قسم خوردم که می‌آیم به طهران
 ولی سخت است هجر زوج طفلان.
 قسم خوردم که می‌آیم حکومت
 ولی نگذاشت [...] نصرت.
 قسم خوردم به قرآن مجیدی
 برادر جان شتر دیدی ندیدی.
 من از هر [...] بی شک کمتر هستم
 به [...] عالم سرور هستم
 قسم خوردم که گر طهران کند رو
 روم قوچان نمایم پشت بر او
 من و عهد و وفا این کار سخت است
 که تخم عهد من یاران پلخت^{۵۸} است.
 هزاران شکر من از اهل دردم

با ارسال تلگراف از طرف ناصرالدین شاه قاجار که خطاب به محمدناصر خان صادر شده بود و ضمن تسلیت و تعزیت، با لفظ شجاع الدوله بر ادامهٔ مأموریت نیمه تمام پدرش تأکید شده بود، حکمرانی شجاع الدوله سوم رسمیت یافت



محمد ناصر خان شجاع الدوله، حکمران قوچان. (نفر ایستاده در جلو)

چائی خوردن حرکت کردیم قدری راه آمدیم کالسکه را به صعوبت می آوردند. وقت نهار شد به آقایبگ پیشخدمت گفتم به اللهوردیخان ناظر بگو در جای خوبی فرود آمده نهار را حاضر کنید. خیلی هم گرسنه شده بودم. معلوم شد که آبدار نهار را از راه دیگر برده اوقات از این خبر وحشت اثر خیلی تلخ شد. دیدم خیلی گرسنه شده‌ام گفتم قدری ماست و نان خشک بیاورند. از آبدار دیگر بگیرند معلوم شد که ماست هم نیست بخوریم. قدری آبدار و ناظر را [؟] کردم. دیدم به گرسنگی ثمری نمی‌بخشد در این بین بمان علیخان پیشخدمت‌باشی سفره‌نایی به‌دست گرفته آورد که از این نان‌ها میل دارید گفتم چه بهتر از این قدری نان برداشته با الهیارخان مین باشی بخوریم. خیلی مزه داد که تقریر نمی‌توان نمود در این بین‌ها تگرگ و باران شدیدی شد که زبان از تقریر و خامه از تحریر عاجز است. همه همراهان هر یک به طرفی گریزان شدند بعد از آنکه باران گذشت. در پناهی پایین شده خود را خشک کرده، چایی خوردیم از همراهان به جز علیخان و یساولباشی کسی باقی نمانده بود دو به غروب سوار شده آمدیم از دم دروازهٔ بسطام گذشتیم، آقای امیرمحمدخان و الهیار خان را با بعضی از همراهان دیدم تعریف باران را با یکدیگر می‌کردیم و اسب می‌رانندیم. یکساعت به غروب مانده به شاهرود رسیدیم. منزل در باغ دم دروازهٔ شاهرود گرفته بودند خیلی جای باصفایی بود فرود آمده چایی می‌خوردیم که تلگراف صدارت عظمی^{۲۶} مدظله‌العالی رسید زیارت کردم. مرقوم فرموده بودند که ارادهٔ علیه چنین قرار گرفته که چندی از حکومت قوچان خارج باشید. البته بزودی به طهران بیایید که مورد الطاف همایونی شوید. ما هم جواب عرض کردیم که امروز وارد شاهرود شدیم به‌زودی شرفیاب می‌شویم. وقت ورود به شاهرود حاجی‌خان آمد محرمانه به من گفت مزه باید بدهید گفتم چه شده جواب داد از قرار گفته تلگرافچی چهار روز قبل مردمان قوچان شوریده‌اند.^{۲۷} پسر میرزا نجف‌قلی^{۲۸} را کشته‌اند. تعجب کردم بعد کم‌کم معلوم شد که مرحوم رمضان خان سرتیپ^{۲۹} را هم کشته‌اند. در واقع خیلی خیلی باعث حیرت شد دانستم که دست غیب آن خبیث را گوربه‌گور کرد. چون نمک به حرامی را پیشهٔ خود نموده بود. چهارشنبه پنجم ذی‌قعدة را از شاهرود تلگرافی به قوچان خراب کردم. اول تلگرافی به محمد اسماعیل خان سرهنگ^{۳۰} تلگرافخانه کردم که تلگراف مرا [خط خوردگی] به جناب حاجی مراد حسن خان برسانید.^{۳۱} عصری شد. جوابی از چناران از محمداسماعیل خان سرهنگ رسید که تلگراف شما را قوچان فرستادم جواب خواهد آمد. مخابره خواهیم نمود. حیرت اندر حیرت آمد. بعد معلوم شد که قوچان خیلی مغشوش است مرحوم شدن رمضان خان سرتیپ یقین است.

روز چهارشنبه ششم حمام رفتیم بعد از بیرون شدن به حاجی‌خان گفتم چند نفر نوکران خوب از من از پارساله تعزیه دارند از جانب من همه را حمام ببر از تعزیه بیرون شوند.^{۳۲} فراشباشی، یساولباشی بیگلربیگی را حمام برده بود و حنا بسته از تعزیه بیرون نمود، عصر همان روز به دیدن مستشارالوزاره^{۳۳} آمد. قدری صحبت شد که صفرعلیخان میرنجه با سرتیپ تلگرافخانه شاهرود آمدند. حاجی علیخانه با دو تیپ قزاق مأمور است با امیرخان سردار به استرآباد برود یکساعتی نشستند، رفتند ما هم میرزا باقر^{۳۴} را تلگراف کردیم به تلگرافخانه طهران بیاید کار دارم. در این بین آدم آمد از تلگرافخانه که میرزا باقر حاضر است اسب سوار شده رفتیم تلگرافخانه با میرزا باقر قدری گفتگو نمودم. میرزا باقر تلگراف کرد که خوب شد شما در اغتشاش قوچان نبودید

قسم خوردم شکستم خیلی مردم.

مرا این نادرستی‌ها قدیم است

خیانت بر تن جانم ندیدم است.

کجا عهد و وفای من درست است

زمین شوره زار البته سست است.

ولی خان و من از یک خاک هستیم

خیب و بدرگ و ناپاک هستیم

قسم مانند حلوا نزد ماهاست

وفا بر عهد خود البته بیجا است.

غنیمت دان دمی را ای برادر

قسم خوردیم برگشتیم بهتر.

کنون وقت نشاط و عیش سورااست

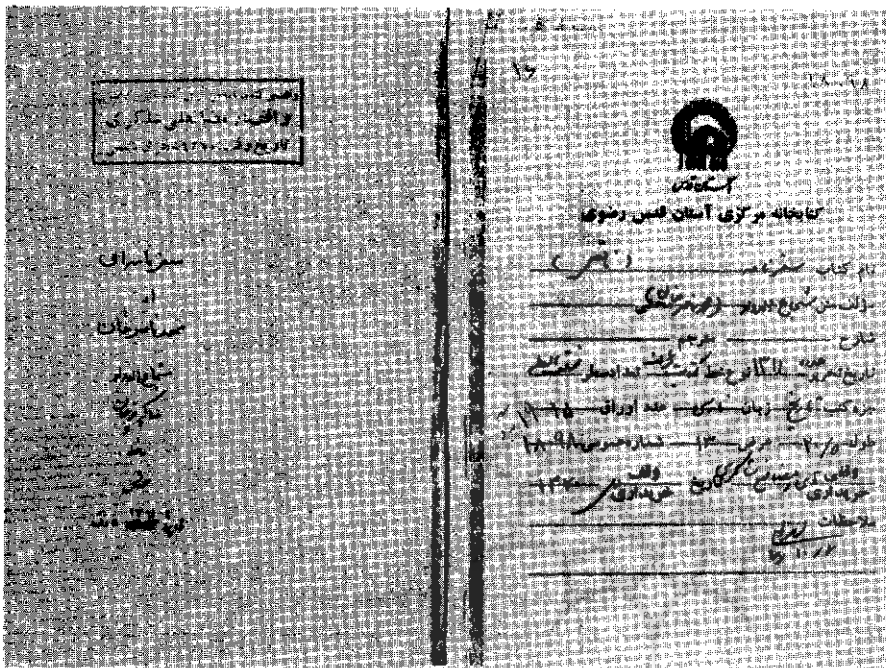
که تا حاکم شود او خیلی دور است.^{۳۵}

خلاصه بعضی کارهای لازمی در شاهرود داشتیم به حاجی‌خان گفتم اذان صبح پیشتر برود انجام خدمت بدهد حاجی گفت برای خدمت حاضرم غروب شد شام صرف گردید خوابیدم.

صبح سه‌شنبه چهارم ذی‌قعدة از خواب برخاسته هوای خیلی خوبی بود. بلبل چهچه می‌زند. حاجی‌خان قبل از طلوع آفتاب از برای بعضی کارهای لازم به شاهرود رفته بود منزل امروز را می‌گویند هفت فرسخ است. بعد از

معلوم شد شورش قوچان صحیح بوده.
چون نزدیک غروب آمد منزل به عادت هر
شبه شام خورده خوابیدیم.
صبح پنجشنبه ششم ذیقعده بنه
حرکت کرد. خودم رفتم بازدید از میر
پنجه کرده سوار شدم. ده ملا^۳ منزل است
پنج فرسخ است. نهار را در وسط راه حوض
خوبی^۴ داشت پایین شده خوردم. حوض
چهل و سه پله دارد که به آب می‌رسد. آب
بسیار خوب و جاری بود. محض دیدن
رفتم در مراجعت خسته شدم. به قدری که
پلکاتها تند و سرازیر بودند به فراشباشی
گفتم بیا برو به بین بر عکس کوزه‌ای هم
برداشت که آب بیاورد. چند پله که پایین
رفت دیدم صدایش می‌آید. ترکی می‌گوید
قره‌مان ایچی دم بو سوندن پیکراقدی^۵
خیلی به حرف فراشباشی خندیدم به هزار
زحمت بالا آمد و گاهی از پشت سرنگاه
می‌کرد و می‌گفت صاحب حوض صواب
[نواب] نکرده چون زحمت دارد آب
برداشتن. خلاصه بعد از نهار سوار شده
آمدم ده ملا قدری استراحت نمودم. آبی از
جلو چادر می‌گذشت فراشها با چند نفر از
اهل قلعه گفتم آمدند بندی بستند در واقع
دریاچه‌ای خوبی شد. شب سه چهار ساعت
ماه تاب [مهتاب] بود بی تفرج و صفا نبود
فراش خلوتها چند چراغی بروی آب
سردانند [..؟..] دو از شب گذشته
یساولباشی آمد با یک نفر از مردم میامی
پرسیدم چه خبر دارد. یساولباشی گفت از
قرار گفته این شخص می‌گوید ظهری در

در این سفر، کاروان شجاع الدوله پس از عبور از
روستاهای دوین و گلپان از توابع شیروان و آبادیهای انوشیروان،
قاسم آباد و کوران در اسفراین کنونی و خدانشاه و زورآباد و
شفیع آباد و پل ابریشم در شهرستان سبزوار،
مسافرت را در استان سمنان ادامه داده و با گذشتن از
میامی و مهماندوست و قوشه و امیرآباد و دولت آباد
به مقصد تهران طی طریق داشته‌اند



از نیم ساعت توقف در باغ حسین نایب یساول با حاتم رسیدند پرسیدم چه
خبر است گفت روز یکشنبه دوم، رمضان خان، سیدی را با طپانچه زد کشت
مردم هم هجوم عام نموده ریختند و او را کشتند خیلی افسوس خوردم که
چرا باید این نوع باشد. باری چون کار قضا و قدر بود خودمان را تسکین داده
به روحش خیرات فرستادیم. بعد سوار شده آمدیم دامغان در باغی منزل گرفته
بودند خوب باغی بود لکن هوای خراب و بسیار بد بود. بهر طوری بود آن
شب را به سر بردیم.

صبح شنبه هشتم ذیقعده منزل قوشه^۶ است از دامغان به قوشه هفت
فرسخ است. سوار شده رانندیم در بین به نصیرخان پسر شهاب الملک^۷
رسیدیم با تیپ و بیداق^۸ می‌آید. بعد از سؤالات روی سواری قلیانی صرف
شد. خدا حافظی نمودیم او هم با دویست سوار به امیرآباد^۹ می‌رود. نهار را در
دولت‌آباد^{۱۰} خوردیم این قلعه مال اولاد اسماعیل خان طلایی است [؟] را فرج
الله خان رئیس است و قلعه وقف اولاد است. الله وردیخان ناظر آمد گفت در
بیرون از شدت باد نمی‌شود نهار خورد سر دری بود رفتیم آنجا تالار بزرگی با
اطاقهای زیاد داشت این هم از بناهای اسماعیل خان طلایی. معلوم است از
وضع و بنایش که شخص بزرگی ساخته اما تعمیر نشده بود از نهار سوار شده
آمدیم به قوشه که منزل است. فراشباشی جلو کالسکه آمد عرض کرد باد و
خاک مانع از چادر زدن شد در می‌رود. رباط^{۱۱} منزل ساخته‌ام پیاده شده آمدم
منزل جای خوبی و اطاق باصفایی بود این رباط از بناهای شاه عباس جنت

میامی بودم سوار به اسب چاپاری از قوچان آمد آسمش حاتم بیگ بود می‌گفت
خبر خوشی دارم باید بروم نزد شجاع الدوله لکن اسبش مانده بود مرا فرستاد
و کاغذی نوشت که برو بگو نروند تا خدمت برسم کاغذش [؟] همه ما بخنده
افتادیم آیا چه خبر شده در همان ساعت حسین نایب [؟] را فرستادم با اسب
چاپارچی برو شاهرود یا آن طرف قلعه جات نواحی شاهرود اسب بیاور او را
هم با اسب چاپارخانه برسان بدانم که چه خبر دارد. بعد از رفتن حاجی بیگ
شام خوردیم.

خوابیدیم صبح جمعه هفتم منزل دامغان است هفت فرسخ است. بنه
جلو رفت ما هم سوار شده رفتیم در مهمان دوست^{۱۲} که قلعه انوشیروان میرزا
ضیاء الدوله^{۱۳} است در باغ تازه که ساخته نهار را پایین شدم اطاقهای خیلی
قشنگ ساخته‌اند یک اطاق را به خوبی فرش کرده بودند در آن اطاق فرود
آمده نهار صرف شد میرزا عباسقلی که از جانب ضیاء الدوله رئیس ده بود نزد
ما آمد قدری صحبت کردیم انوشیروان میرزا همان است که هجده سال
قبل^{۱۴} مرحوم امیر را در طهران حضرت ظل الله ارواحفاده نگاه داشتند. او را
حاکم قوچان نمودند مرحوم اخوی به اتک رفتند مرا هم در سبزوار تحت
الحفظ نگاه داشتند اخوی جمعی از اتک برداشته رمضان خان نایب را در کوه
کنجد قور^{۱۵} شکست فاحش داد بعد از شکست شاهزاده معزول شد. مرحوم
امیر را دو سه خلعت پی‌درپی دادند به حکومت قوچان فرستادند. بیچاره
شاهزاده چهار ماه حکومت کرد از ترس خواب نداشت و روز آرام. خلاصه بعد

مکان است هفده سال قبل حاجی [؟] نام آمده تعمیر کرده این سر در با چند باب دکان جلو رباط را حاجی مزبور علاوه کرده رشد آبادی ندارد. محض عبور و مرور آیند روند و زوآر دو سه دکانی دارد. که هر چه لازمه مسافری است جواب می دهند بد جایی نیست.

پی نوشت ها:

۱. شجاع الدوله ها، حکمرانان قوچان در دوره قاجاریه هستند که از ۱۲۴۸ ق یعنی اواخر عهد فتحعلیشاه تا ۱۳۴۵ ق حدود ۶۰ سال در قوچان قدرت داشتند پنج شجاع الدوله عبارتند از (شجاع الدوله اول، حسام خان، ح از ۱۲۴۸ تا ۱۲۸۳)، (شجاع الدوله دوم امیر حسین خان ح از ۱۲۸۳ تا ۱۳۱۱)، (شجاع الدوله سوم، محمدناصر خان، ح از ۱۳۱۱ ق تا ۱۳۲۰)، (شجاع الدوله چهارم، امیر عبدالرضا خان، ح از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۷)، (شجاع الدوله پنجم امیر حسن خان، ق. ۱۳۴۵). رک: فرهنگ جغرافیایی ایران (خراسان)، کارکنان وزارت جنگ انگلستان مستقر در هندوستان، ترجمه و تحقیق کاظم خادمیان، مشهد، انتشارات بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۸۰، ص ۷۵۶ تا ۷۵۸؛ جابانی، محمد: سرزمین و مردم قوچان، تهران، ۱۳۷۵، دفتر سوم، صص ۱۰۸ و ۱۰۹.

۲. شاکری، رمضانعلی، اثرکنامه تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۵، چاپ اول، ص ۸۹.

۳. جابانی، محمد، سرزمین و مردم قوچان، دفتر سوم، محقق، ۱۳۷۵، چاپ اول، ص ۵۵، عین متن تلگراف چنین بوده است: (اگر شجاع الدوله پیر از دست ما رفت، شجاع الدوله جوان داریم و مأموریت دادیم که به اتفاق محمدصادق خان امین نظام به فیروزه رفته قریه... و رک: تاریخ قوچان، علاءالدین افشار، ص ۲۶۶.

۴. رک: شاکری، پیشین، ص ۸۸ و در ۸۵ (به نقل از سرتیپ حسین یکرنگیان در مقاله مرزهای شمالی ایران).

۵. صفحه ۶ متن سفرنامه.

۶. در جریان شورش قوچان، مؤید الدوله به شاه می گوید هر روز شجاع الدوله نمی میرد و صید از این بهتر به دام نمی افتد. رک: سرزمین و مردم قوچان، دفتر سوم، ص ۵۷.

۷. درباره علت مخالفت مؤیدالدوله، مهدی یامداد می نویسد: «محمد ناصر خان مانند پدرش اقتدار نداشت و به طور کلی پس از امیرحسین خان حکام و امراء قوچان چندان اقتداری نداشتند زیرا در دوره امیرحسین خان فقط شاه حق داشت او را سر کسبه کند... ولی بعد از او نوبت به ولایت خراسان رسید...». رک: باعداد، مهدی؛ شرح حال رجال ایران، تهران، زوار، ج ۵، ص ۲۶۴.

۸. نگارنده در تصحیح این نسخه از همکاریها و مساعدت بی دریغ، پژوهشگران محترم قوچان شناس، آقایان رمضانعلی شاکری، مولف محترم کتاب اثرکنامه و محمدجابانی مولف محترم کتابهای سرزمین و مردم قوچان، بهره مند گردیده است که بدین وسیله سپاسگزاری و قدردانی می گردد.

۹. دوین DEVIN. روستا، از توابع و در ۱۸ کیلومتری جنوب شرقی شیروان (دوین در گذشته دومین شهر حوزه قوچان در جاده قدیم فاروج بوده و با قوچان ده فرسنگ فاصله دارد. رک: مقیمی، اسماعیل: جغرافیای تاریخی شیروان، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ص ۴۱۸؛ جابانی، پیشین، ص ۲۰۵.

۱۰. شیروان در عهد قاجاریه از توابع قوچان بوده (تا سال ۱۳۳۹ ش) و دومین مرکز نایب الحکومه شیروان و محل اقامت بیگ باشی نایب شیروان بوده است. رک: مقیمی، پیشین، ص ۴۱۹.

۱۱. علیخان از افراد سرشناس دوین و از ترکمانان گنبد بود که ابتدا به علیخان ناظر و سپس علیخان سرتیپ ملقب شده است. رک: جابانی، محمد: سرزمین و مردم قوچان، گذری به روستاها، مشهد سخن گستر، ۱۳۸۰، چاپ اول، ص ۲۰۸.

۱۲. بیدواز: دهی از دهستان میلانلو، در شمال شرقی اسفراین، کوهستانی و معتدل واقع در دره زیبای میلانلو که اهالی آن فارسی تکلم می کنند. رک: توحیدی، کلیم الله: اسفراین دیروز، امروز، صص ۶۶ و ۲۲.

۱۳. خسروخان: از خوانین عهد ناصرخان و از مخالفان او که پس از مرگ شجاع

الدوله سوم با کشتن ولیخان، شش ماه بدون داشتن فرمان در قوچان حکومت کرد و پس از او امیرحسن خان پسر آصف الدوله و سپس امیرعبدالرضا خان حاکم قوچان شدند.

رک: جابانی، سرزمین و مردم قوچان، دفتر سوم، صص ۸۳ تا ۸۵.

۱۴. اسفنجیر: روستایی در شمال غربی قوچان در ۳۷ درجه و ۳۳ دقیقه عرض شمالی و ۵۸ درجه و ۱۸ دقیقه طول شرقی واقع در ۵۰ کیلومتری قوچان (جابانی، همان؛ جابانی: گذری به روستاها، پیشین، ص ۲۰۸).

۱۵. الله وردیخان زعفرانلو، عموی امیرحسین خان شجاع الدوله. رک: اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان: مطلع الشمس، تهران، فرهنگسرا، ۱۳۶۲، ج اول و دوم، ص ۱۴۷.

۱۶. مصطفی قلی آقا منشی قدیم سردار شجاع الدوله. رک: افشار قوچانی، علی اکبر (علاءالدین): تاریخ قوچان، نسخه خطی، ش اموال ۱۳۱۷، کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، ج ۲، ص ۴۸.

۱۷. فرارش خلوت: خدمتکار و پیشخدمت مخصوص خلوت خانه شاه و امیران و حکام (رک: فرهنگ معین ذیل واژه «فرارش خلوت»).

۱۸. شتائی: شتا به گویش محلی قوچان یعنی شارلاتان. و شتائی کردن یعنی با سرو صدا و فریاد و نزاع به هدف رسیدن (مغلطه کردن).

۱۹. گنمه ازنگیه یولره قوتمه. به لهجه ترکی محلی: یعنی. نیرو و خودسر باین راه وارد نشو. (با تشکر از آقای چکنگی بخاطر ترجمه جملات ترکی).

۲۰. همین رنگ: به همین نحو و همین آهنگ و فرم و شکل.

۲۱. جلیا، جلیان، معرب گلیان، از اعمال شیروان در عهد قاجاریه، رک: اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان: مطلع الشمس، پیشین، ج ۱ و ۲، ص ۱۴۴.

۲۲. گلیان GELYAN: روستا در فاصله ۲۳ کیلومتر جنوب شیروان، از قراه بسیار قدیمی که روزگاری مرکز پایین ولایت بوده است. رک: مقیمی، پیشین، ص ۴۷۳.

۲۳. عارض می شوم یعنی شکایت می کنم.

۲۴. رودخانه (با توجه به مشخصات ذکر شده و حدود و جغرافیای مسیر، به احتمال زیاد منظور رودخانه گلیان است که یکی از شعب رودخانه اترک می باشد) رودخانه گلیان پس از عبور از حومه قوچان از جنوب شهر شیروان عبور کرده و وارد دهستان زیارت شده و به سوی باختر جریان می یابد و در شهر شیروان به رود اترک می ریزد. رک: جعفری، عباس: فرهنگ گیتاشناسی ایران، کوه ها و کوهنامه ایران، تهران، جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۱۰۲؛ پاپلی یزدی، محمدحسین: کوچ نشینی در شمال خراسان، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۷۱، چاپ اول.

۲۵. خواب.

۲۶. اسباب و وسایل سفر.

۲۷. اللهیارخان مین باشی نایب الحکومه شیروان میلانلو (پائین ولایت) در زمان محمدناصر خان که در زلزله ۱۳۱۱ مرحوم شد. رک: جابانی، محمد: سرزمین و مردم قوچان، پیشین، ج ۳، ص ۵۵ و ۳۸.

۲۸. یساول باشی، مهتر یساولان: (یساول: چوبداری که برای نظم صفوف و طرد و منع بیگانه در دربار ارباب دولت باشد. رک: فرهنگ معین، ذیل واژه «یساول»، ص ۵۲۵۷ ج ۴.

۲۹. قوچاق (قچاق): یعنی تندرو و پرتوان.

۳۰. محمدصادق بیگ از همراهان شجاع الدوله.

۳۱. انوشیروان: ده بخش مرکزی، شهرستان اسفراین، ۸۵ درجه، ۱۳۰ کیلومتر، ارتفاع حدود ۱۵۳۰ متر. معتدل و خشک، کوهستانی، سر راه اسفراین به شیروان، از روستاهای باستانی منسوب به پادشاه ساسانی، در مسیر کوچ عشایر چادر نشین کُرد قهرمانلو و میلانلو به کوهستان شاه جهان که در دره میلانلو واقع شده است. رک: توحیدی، پیشین، ص ۱۳؛ جعفری، عباس، پیشین، ص ۱۱۴.

۳۲. یاخن: یقه.

۳۳. ناخوشی یعنی بیماری.



محمدناصر خان در سال ۱۳۱۱ ق پس از مرگ پدرش - امیرحسین خان شجاع الدوله دوم - به حکومت قوچان منصوب شد.

اولین صفحات محذوف سفرنامه به شرح گزارش های اولیه سفر از قوچان و منازل بین قوچان تا شیروان اختصاص داشته است

کنار رودخانه سلطان میدان در حد فاصل بین کوه عشوق و یارکوه در منطقه سر ولایت خراسان. رک: فرهنگ جغرافیایی ایران، خراسان، پیشین، ص ۵۲۹؛ فرهنگ آبادیهای کشور، پیشین، ص ۲۹۳. ۴۹. شفیع آباد: روستا در دهستان پایین جوبین، بخش جغتای شهرستان سبزوار واقع در مرز شمال غربی منطقه جوبین در فاصله ۳۲/۸ کیلومتری جاجرم. این روستا، آخرین روستای دره جوبین است. و ساکنان آن فارسی زبان هستند. واقع در ۳۶/۴۳ عرض و ۵۶/۳۷ طول شرقی. رک: فرهنگ جغرافیایی ایران، خراسان، پیشین، ص ۶۱۳. ۵۰. امکان خارج شدن از چادر فراهم نشد.

۵۱. پول ابریشم: (پل ابریشم) طول جغرافیایی ۵۶/۳۰ و عرض ۳۶/۲۲. پلی است بر روی آب شور قلعه مورا یا رود کال منصوره در خراسان واقع در فاصله تقریبی ۱۲/۸۷ کیلومتری شرق عباس آباد در کنار جاده سبزوار. این پل توسط محمدناصر خان ظهیر الدوله احداث شده و دارای ۳ دهنه است. همین جا

پایان ایالت خراسان و آغاز منطقه شاهرود در بسطام است. فرهنگ جغرافیایی ایران. خراسان، پیشین، ص ۱۹۲. ۵۲. رباط پول ابریشم. ظاهراً این کاروانسرا از بین رفته است و نام آن در فهرست کاروانسراهای ایران موجود نیست. ۵۳. ثواب (در اصل نسخه صواب نوشته شده است). ۵۴. موهان شناخته نشد. نام آن در فرهنگ آبادیها موجود نیست. ظاهراً از میان رفته است.

۵۵. مغز و کلاته. از قلعهجات شاهرود بوده است. مؤلفه شناخته نشد. ظاهراً این دو آبادی نیز از میان رفته اند.

۵۶. میامی: ده، مرکز بخش میامی شهرستان شاهرود. استان سمنان، شاهرود ۹۰ درجه. ۶۱/۵ کیلومتر، ارتفاع ۱۰۷۰ متر، معتدل مایل به گرم و خشک کوهپایه. (کاروانسرای از زمان شاه عباس اول صفوی دارد. و سر راه شاهرود به سبزوار واقع است. دامنه جنوبی کوههای قبه و میامی، فاصله تا شاهرود ۹ فرسنگ است.) رک: جعفری، پیشین، ص ۱۲۴۱؛ سدیدالسلطنه، محمدعلی خان: سفرنامه سدیدالسلطنه، تصحیح احمد اقتداری، تهران، بهنشر، ۱۳۶۲، ص ۱۹۵.

۵۷. یک منزل: مسافت بین دو توقفگاه مسافران (در قدیم) رک: فرهنگ معین، ذیل ماده منزل.

۵۸. کیلان: شهر بخش مرکزی شهرستان دماوند استان تهران. دماوند ۱۵۵ درجه، ۲۰ کیلومتر، ارتفاع ۱۷۰۰ متر. معتدل مایل به سرد نیمه خشک. کنار رودخانه جمع آبرود. سر راه دماوند به ایوانکی. رک: جعفری، عباس، گیتاشناسی ایران، ج ۳، ص ۱۰۶۸؛ فرهنگ آبادیهای کشور، پیشین. ۵۹. لاد شده: ناچار شده.

۳۴. قاسم آباد: دهی از دهستان آذری ۱۰/۵ کیلومتری جنوب شرقی اسفراین و شمال روستای دولت آباد، مردم آن کرد و ترک جاغری و بربری هستند. رک: توحیدی، پیشین، ص ۴۶. ۳۵. (قمرآغا)، خواهر قهرمان خان میربنجه نایب الحکومه و خواهر تاج بیگم عیال امیرحسین خان و نامادری محمدناصر خان که حاکم میلانلو بوده است. رک: افشار قوچانی، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۶. ۳۶. دوشک: تشک، زیرانداز. ۳۷. غلو به لهجه قوچان یعنی غلام.

۳۸. میجری: صندوقچه کوچک مخصوص نگهداری جواهرات و اشیاء قیمتی. ۳۹. سرآب: توال (دستشویی)

۴۰. مال ها: چهارپایان باربر. ۴۱. کوران از توابع شهرستان اسفراین، ۳۷ درجه عرض و ۵۷/۱۴ درجه طول جغرافیایی، ارتفاع از سطح دریا ۱۰۶۰ متر. دهی از دهستان زرق آباد در شرق روستای عبدالله آباد و غرب قنبرآباد، امامزاده عبدالله در این روستا قرار دارد. رک: توحیدی،

پیشین، صص ۵۳ و ۵۴؛ فدایی، سیداحمد: جغرافیای شهرستان اسفراین، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳، ص ۷۸. ۴۲. میلانلوه از مهمترین ایلهای کرد اسفراین و جدا شده از ایل بزرگ میلان مستقر در آذربایجان غربی هستند که به گله داری و کشاورزی اشتغال دارند و پنج طایفه هستند که عبارتند از: مکنلو، دودکانلو. مند لکانلو. شیخکانلو و سارمانلو، رک: توحیدی، پیشین، ص ۶۴؛ میرنیا، سیدعلی: ایل ها و طایفه های عشایری خراسان، تهران، نسل دانش، چاپ اول، ۱۳۶۹، ص ۱۴۶.

۴۳. مؤید الدوله، ابوالفتح میرزا فرزند سلطان مراد میرزا حسام السلطنه که در ۱۳۱۰ق استانداری خراسان و تولیت آستان قدس رضوی را بر عهده داشته است. رک: سلیمانی، کریم: القاب رجال دوره قاجار، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹، ص ۱۸۲.

۴۴. کلاته حاجی موسی خان = به این نام کلاته ای در محدوده اسفراین وجود ندارد. اما کلاته موسی از توابع دهستان شهرستان سبزوار است. فرهنگ آبادیهای کشور، مرکز آمار ایران، ۱۳۴۷، ش.

۴۵. خدشاه: روستا بخش جوبین (میان جوبین) شهرستان سبزوار، استان خراسان، سبزوار ۳۱۶ درجه، ۸۶/۵ کیلومتر، ارتفاع ۱۰۱۰ متر گرم و خشک کوهپایه، (جعفری، پیشین، ج ۳، ص ۴۶۰).

۴۶. دُنْکَل (دَمَل) زخمی که روی پوست بدن پدید شود و از آن خونابه و چرک آید. رک: فرهنگ معین، ذیل ماده دَمَل، ص ۱۵۶۱.

۴۷. بخوراشاه (خوراشاه) همان خدشاه است که خوراشاه یا خوداشاه نوشته شده و از قلاع جوبین می باشد که قبلاً از آن نام برده شده است.

۴۸. زورآباد جوبین (زورآباد کهنه) دهستان بالا جوبین بخش دستگردان، شهرستان سبزوار، روستایی در فاصله ۶/۴ کیلومتری شمال غربی سلطان میدان در

۶۰. ظاهراً تحریر این سفرنامه به خط میرزاخان، کاتب شجاع الدوله بوده است. چون اشاره می‌کند که شعر را دادم به میرزاخان در این سفرنامه نوشت. اما از طرف دیگر، نوع تحریر بگونه‌ای است که گمان می‌رود. خود شجاع الدوله نوشته باشد. شاید نوشته‌های روزانه شجاع الدوله توسط میرزا خان قرار بوده در سفرنامه‌ای تدوین شود.

۶۱. پلّخت: در گویش قوچانی به معنی پوچ و میان تهی است.
۶۲. که تا حاکم شود او خیلی دور است. کنایه از این که فعلاً حاکمیت او رسمیت نیافته و پس از آن نمی‌توان با شجاع الدوله در مجلس خودمائی شرکت داشت. (مشخص است که شجاع الدوله سوم هنوز در این زمان فرمان حکومت قوچان را دریافت نکرده است).

۶۳. منظور از باغ باصفا دم دروازه شاهرود، کاروانسرا و باغ کربلایی اکبر است که به مسافت اندک در خارج شهر واقع بوده است. رک: سدید السلطنه، پیشین، ص ۱۹۴.

۶۴. صدارت عظمی: منظور میرزا علی اصغرخان امین السلطان وزیر اعظم است که از ۱۳۰۳ ق صدارت عظمی را بر عهده داشته است. رک: اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان: چهل سال تاریخ ایران (المآثر و الاثار) به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۴۰. تلگراف صدر اعظم اشاره به شورش قوچان دارد و از شجاع الدوله خواسته شده تا آرام شدن اوضاع به قوچان برنگردد.

۶۵. در غیاب محمدناصر خان، عده‌ای از مخالفان از جمله میرزا نجف قلی مستوفی که با امیرحسین خان دشمنی داشت با خسروخان، پسر باباخان ملقب به مظفر السلطنه و رمضان خان سرتیپ نایب الحکومه و دیگران همدست شده و به مخالفت برخاستند و مردم قوچان دو دسته شدند و شورش آغاز شد که عده‌ای نیز کشته شدند. رک: جابانی، محمد: سرزمین و مردم قوچان، دفتر سوم، پیشین، ص ۵۷ و ۵۸؛ افشار قوچانی، پیشین، ج ۲، ص ۳.

۶۶. میرزا نجف قلی مستوفی و پیشکار قوچان در غیاب محمدناصر خان، که به قولی در این غائله و به قولی در زلزله ۱۳۱۱ ق کشته شده است. رک: جابانی، محمد، سرزمین و مردم قوچان، دفتر سوم، پیشین، ص ۵۵؛ افشار، قوچانی، پیشین، ج ۲، ص ۳.

۶۷. رمضان خان سرتیپ، نایب الحکومه در غیاب محمدناصر خان، اهل نظرآباد که پسرانش به خرید و فروش لباسهای مستعمل اشتغال داشتند. رک: جابانی، محمد: سرزمین و مردم قوچان، دفتر سوم، پیشین، ص ۵۸.

۶۸. محمد اسماعیل خان سرهنگ: مسوول تلگرافخانه چناران در سال ۱۳۱۱ ق.

۶۹. حاجی مراد حسن خان شناخته نشد.
۷۰. رسم حمام بردن پس از پایان تعزیه در قوچان مرسوم بوده و هست که پس از روز هفتم یا چهلم مجلس بزرگان تعزیه‌ها را در عده‌ای از بزرگان به آرایشگاه برده و با اصلاح سر و صورت، آنها را از عزا در می‌آورند و اجازه برگزاری مجالس سرور داده می‌شود.

۷۱. مستشار الوزاره: میرزا عبدالله خان، مستشار الوزاره خارجه. رک: اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، پیشین، ج اول، صص ۳۱۸ و ۳۵۱.

۷۲. میرزا باقر از خوانین دوره امیرحسین خان شجاع الدوله دوم، رک: جابانی، محمد: سرزمین و مردم قوچان، دفتر سوم، پیشین، ص ۵۶.

۷۳. ده ملا: ده بخش مرکزی شهرستان دامغان، استان سمنان، دامغان ۷۲ درجه، ۳۵ کیلومتر، ارتفاع ۱۱۳۰ متر معتدل و خشک تپه و ماهور. سر راه دامغان به شاهرود که به آن کلاته ملا هم می‌گویند و کاروانسرای قدیمی دارد. جعفری، عباس: فرهنگ گیتاشناسی، پیشین، ص ۵۷۹؛ اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان: روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، با مقدمه و فهرس: ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۷ ش، ص ۲۵۶.

۷۴. حوض: آب انبار.
۷۵. قرقان ایچی دم بوسودن پیکرا گدی، به لهجه ترکی محلی یعنی: اگر خون سیاه (خون‌آلوده) می‌خوردم بهتر از این آب بود. منظور گوینده: یعنی تحمل زیاد

تهیه آب به خوردنش نمی‌ارزید.

۷۶. مهماننوست: ده مرکز دهستان دامنگوه، بخش مرکزی شهرستان دامغان، استان سمنان، دامغان ۷۰ درجه / ۱۹/۵ کیلومتر ارتفاع ۱۱۰۶ متر معتدل. خشک، تپه ماهور، سر راه دامغان به شاهرود. رک: جعفری، عباس، فرهنگ گیتاشناسی ایران، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۴۰.

۷۷. انوشیروان میرزا، ضیاء الدوله، فرزند محمدرحیم میرزا ضیاء الدوله پسر عباس میرزا نایب السلطنه، که در سال ۱۳۰۱ حاکم سمنان، دامغان، شاهرود و بسطام بود سپس در سال ۱۳۰۵ حاکم لرستان و بروجرد شد و در ۱۳۰۶ از حکومت عزل گردید. او مدتی از طرف ناصرالدین شاه پس از برکناری امیرحسین خان شجاع الدوله دوم که در تهران تحت الحفظ بود حاکم قوچان شده بود. رک: سلیمانی، کریم، ص ۱۰۳؛ افشار قوچانی، پیشین، ج ۱، ص ۱۹۵.

۷۸. امیرحسین خان در اثر سعایت دشمنان و به بهانه توطئه با ترکهای یموت بر علیه شاه دستگیر و مدتی در تهران به دستور ناصرالدین شاه زندانی شد و پس از مدتی با وساطت سپهسالار عریضه‌ای به شاه نوشت و مجدداً به حکومت قوچان منصوب شد. منظور محمدناصر خان از ۱۸ سال قبل یعنی سال ۱۲۹۳ ق که امیرحسین خان از کار بر کنار شده و در تهران زندانی است. رک: شاکری، پیشین، ص ۷۳؛ رجالی و مشاهیر قوچان، ص ۱۵۹.

۷۹. کُنجدقور (کُنجدخور) رشته‌ای به طول ۲۳ کیلومتر در دهستان قوشخانه شهرستان قوچان ۱۰۱ کیلومتری شمال غربی قوچان. ارتفاع حدود ۲۱۲۰ متر، روستاهای زیر، سرداب در دامنه شمالی و کاکلی و باغ در دامنه جنوبی آن واقع شده‌اند. رک: جعفری، عباس: گیتاشناسی ایران، ج اول؛ کوهها و کوهنامه ایران، پیشین، ص ۴۵۰ (KONJUXUR).

۸۰. قوشه: ده، بخش امیرآباد شهرستان دامغان، استان سمنان، دامغان ۲۲۹ درجه ۳۶/۵ کیلومتر، ارتفاع ۱۲۹۰ متر معتدل مایل به گرم. خشک سر راه دامغان به سمنان و دامغان به روستاهای درواز و دشت‌بو. رک: جعفری، عباس: فرهنگ گیتاشناسی ایران، ج ۳، پیشین، ص ۹۵۶.

۸۱. نصیرخان پسر شهاب الملک: حسین خان سرتیپ نظام الدوله شاهسون معروف به شهاب الملک از خوانین و دوستان امیرحسین خان شجاع الدوله و از سران سپاه خراسان و از اولین سران پست ایران که در اواخر به حکمرانی خراسان رسیده و آثار متعددی از او به جامانده. رک: شاکری، پیشین، ص ۸۴؛ افشار قوچانی، پیشین، ج ۱.

۸۲. بیداق به معنی پرچم و لوا.

۸۳. امیرآباد: ده، بخش مرکزی امیرآباد، شهرستان دامغان، استان سمنان، دامغان ۲۳۰ درجه ۳۵ کیلومتر، ارتفاع ۱۹۰۰ متر، معتدل خشک، تپه ماهور، سر راه دامغان به معلمان (در میان قوشه و دامغان دو قریه معتبر امیرآباد و دولت‌آباد وجود دارد). رک: سدید السلطنه، پیشین، ص ۱۹۴؛ جعفری، عباس، فرهنگ گیتاشناسی، ج ۳، پیشین، ص ۱۰۲. ادیب الملک نیز در ظفرنامه عضدی به آن اشاره کرده است. رک: ادیب الملک کرمانی، غلامحسین: ظفرنامه عضدی، نسخه خطی، کتابخانه ملکه ش اموال ۶۲۲، ص ۱۹.

۸۴. دولت‌آباد: ده، بخش امیرآباد شهرستان دامغان، استان سمنان، دامغان، ۲۳۶ درجه، ۱۸ کیلومتر، ارتفاع حدود ۱۱۷۰ متر، معتدل و خشک، سر راه دامغان به سمنان. رک: جعفری، عباس، فرهنگ گیتاشناسی ایران، پیشین، ص ۵۵۸.

۸۵. رباط (مزرعه) تابع شهرستان دامغان، واقع در ۳۶/۲۴ درجه عرض و ۵۴ درجه طول شرقی ارتفاع ۲۰۲۰ متر از سطح دریا، رک: فرهنگ آبیادهای کشور، ص ۳۷۵.

توضیح صحیح: مواردی که در داخل کروشه با علامت [؟] گذاشته شده مخدوش و ناخوانا بوده است.

توضیح کتاب ماه: برخی کلمات و عبارات ناسازگونه و عامیانه حذف شده که با علامت [...] مشخص شده‌اند. تلاش شده حذف آنها به متن لطمه‌ای نزنند.